

# سلطان محمود بن محمد شاه کجراتی

۳۹۹

مقاله چهارم  
۸۵۳

زخم بایبی به شد سلطان اورا دودکر کسی پاکه وزیر او بود با سلام دعوت نمود ایشان قبول کردند و بقوای طهای اسلام مدت پنجاه و حبس و زنجیر نگاه داشته هر روز تهدید قتل میدادند شاید که مسلمان شوند چون بیسج و بی دعوت قبول کردند بگفته طهای شریعت محمدی صبنایی و دودکر کسی را برادر کردند و در سال فتح جینانیز یکی از مستعدان درگاه را با محمد آقا و فرستاده حکم فرمود که دوران شهر سپهر مرتب را بیج و باره بسازند پس دولتمندان بساعتی که تولا کنند بدو تقویم بیج و باره بنا کردند یکی از فضلا آیه کریمه **وَمَنْ حَسَلَهُ** کان امینا تاریخ باقیه است بجز آنکه اعمال سلطان محمود انار الله بر مانه مقبول درگاه احدیت شده در شش اثنی و بعین دشمنان به جامعی از سوداگران بدارالملکت محمد آقا و از برای قلعه الوشکایت نمودند که چهارصد پانصد می آوردیم همه را بتهدی گرفته برجه و ایشتم تجارت رفت سلطان متاثر شده فرمود که قیمت اسپان و اسبان ایشانرا از خستند و اصل سوداگران سازند و خود بر اوق سفیر کرده بدان طرف روان شد و در منزل دویم مقام کرده فرمانی بنام راجه الو نوشت که شنیده ام که سوداگران اسپان و متاع بجهت سرکار خاصه می آورند بتهدی کرده گرفته اید باید بجزد و وصول فرمان قضا جریان برجه گرفته باشد بجهت بازگردانید و الا مستند قهر سلطانی که نمون از قهریزدانی است باشید و فرمانرا بجمع از سوداگران داده نتروراجه فرستاد و در راه بر حقیقت حاصل مطلع شده قدوم سوداگران کرامی داشت و مسجد و بقا و اسپ و سایر امتعه که بجهت موجود بود تسلیم سوداگران نمود و باقی را که تلف شده بودند بقیمت اعلی زرد داد و ایلچی و پیشکش بسرا سوداگران فرستاده خود را در سلکت نوکران سلطان در آورد و سلطان محمود بر سیدن تجارت و دیدن پیشکش همراه سوداگران و خاطر آودین و رعیت برکت و بجهت آبا و چسنا ببردت و گردان جلده برج و باره در غایت استحکام بنا کرده با تمام رسانید و در سینه تمامیه بهادر کیلانی که قهرکی از امرای سلطان محمود جهنی بود در انچه دو بیغی در زبیده به بندر کووه و دابل و بیاری از ولایت دکن غالب شده و در دوازده هزار سوار بهر رسانید و از راه دریای کشتیها لشکر بسیار از بهادران کجرات فرستاد و خرابی بسیار کرده چند هزار خاصه سلطان محمود کجراتی را متصرف شد و بندر و سایر سوجه و غارت کرده در صد و شصت هزار آن کشت سلطان محمود صغیر الملکت را از دریایا بشکر خوب نافرود

۸۹۲

# تاریخ فرشته

و قوم الملک سر کرده خاصه خیل یا با برخی از لشکر از راه خشکی روانه مهاباد ساخت و همانا که پیروز الملک در آنجا بود پیشتر بجوای مهاباد رسیدند باد مخالف وزیده آنها را متفرق ساخت و مردم جہازات از طوفان دریای و فغان دریا  
مضطرب گشت از لشکر بهادر کیلانی که در کنار آب مقام داشتند اما آن خواسته متوجه بساحل نجات شدند و چون رود کشته از اوضاع مردم بهادر خنده فهمیده مستعد قتال گردیدند و بجوئی در میان آب آتش حرب افروخته لازم نمود  
ریزش بطور رسائیدند که آب رنگ لعل غلاب پیدا کرد و حشره لاکر کجرات منسوب گشت صفدر الملک  
با بعضی از مردم معتبر دیگر اسیر و دستگیر شدند و کشتیها همه بخراب ایشان درآمد قوم الملک چون بسرحد مهاباد رسید  
سپاهیان بهادر کار خود ساخته نزد بهادر فرستاد و قوم الملک در آنجا توقف کرده سلطان محسنود عرضه داشت  
که انتقام از بهادر کشیدن مرکز خاطر این بنده دولتخواه است لیکن بی آنکه برخی از ممالک پادشاه دکن خراب شود  
وصول مسکن بهادر ممکن نیست درین باب حکم عالی بیت سلطان ایلچی و نامر چنانکه گذشت نزد والی دکن فرستاد  
و او حق جوار منظور داشته با وجود تسلط امر و ترنزل در ارکان سلطنت بنفس خود بر سر بهادر لشکر کشیده او را  
کشته صفدر الملک و جہازات راسخ و پدایای فراوان جهت پادشاه کجرات فرستاد و توقع آن داشت  
که امداد نموده از دست نگران که بر دست خط بودند خلاصش نماید اما چون کار او از اصلاح گذشته بود فرمانده کجرات  
تعاقل گزید ایندودر سنده امدی و تنچا سلطان محسنود بجانب باگری رای ایدری رفت و چون آیات کجرات  
آیات سایه وصول بر الولاست اخذت رای ایدری سخن مبارزت شتافته چهار صد سراب و چهار صد هزار  
تنگه واسطه فراهان و نقایس طوکان پیشکش گذر ایندو جزیره قبول کرد و تعلق بسیار کتبه ولایت خود را باین  
سج گنجا داشت و سلطان محسنود سالها و قائلانما بجزه آلوده دستنه شد و تنچا جهت تحقق احوال ملک و رعیت  
بسیاحت مشغول گشت و اکثر ممالک محرومه را اسیر کرده عدل و انصاف از نو شیره ان گذر ایندو و ما ز بر کرد دولت محسنود  
و در سنده اربع و تنچا بن الفغان بن الفغان که از مولی نادای آن دو تمانه بود علم بی افراشت و قاضی بیکه از امر  
سلاطین جمنیه بود بکجرات آمد و اینجا نیز عمارت داشت بوج او نامزد گردید و قاضی و بنال الفغان کرده جنگل بچکل  
دکوه بکوه میدو سب تا از راه سلطانی بوردولایت مالوه کرخت و از آنجا قول گرفته باز بکجرات آمد لیکن در آنجا  
بجز

۹۰۳

۹۰۴

## سلطان محمود بن محمد شاه کجری

۲۰۱

مقاله چهارم  
۸۰۳

۹۰

بزرگوار با جمل طبعی درگذشت و چون عادنخان بن مبارک خان فاروقی چند سال در سال پنج و خسران  
 اجمال در زید بود قاضی سیرا بمسی از امراد استه خمس و نسیای بدان حسد و شرافت بولایت خاندین و  
 و بغارت مشغول گشت عادنخان تاب مقاومت از خود مستعد و دید از عادنخان گشت حاکم برادر و خواست  
 و چون با و کوکمت نرسید برآینه چهارگشته با مال چند ساله در محله آباد حسینانیر به بساط بوسی سلطان محمود  
 مشرف شده معتز و مکرم رخصت معاودت یافت و بهر بیت بعضی سلطان محمود خود متوجه کوشال عادنخان  
 کردید و چون بآب پنی رسید عادنخان پیشکش فرستاده معذرت خواست و سلطان محمود حقوق خود  
 را مرعیه داشته رقم حضور کشید و در بیوقت تها نزار و کوکوال دولتا باد ملک شرف و ملک وجه فرصت یافته  
 عرض داشت فرستادند که این قلع در دست بندگان افتاده بنا بر آنکه سلطان بیدر مسکوب برید است احمد نظام  
 الملکت در فکر تنجیر آن حصار گشته بر ساله لشکر می کشد و بالفعل قلع دولت آباد را محاصره دارد اگر امداد و مساعد  
 نموده قلع را از خود شناسند این مخلصان بلا زمت رسیده فراخور دستکار پیشکش و تحفه میگذرانند سلطان محمود  
 پیشانی بچانب دکن زده دو سه منزل پیش نشست و چون احمد نظام الملکت بگری صرفه در اقامت خذیده سرور پیش  
 بطرف جنیر رفت و مردم دولتا باد بار و آمده پیشکش آوردند و سلطان بیک جنبش دو کار ساخته محمد آباد حسینان  
 معاودت فرمود و در آن چند روز رفیع الدین محمد بن مرشد الدین صفوی که بزهد و علم اصناف داشت بست و  
 شریف خود عمل کرده کجرات آمد و در بلده محمد آباد مجلس سلطان را بنور حضور منور گردانیده بر سند عونت تجرید  
 و بنا بر آنکه نهران و غلامان بزرگ سلاطین بهمنه در دکن با ولی نعمت مخالفت کرده داعیه سردوری نمودند  
 سلطان محمود از امراد سراسر افتاده در تنه است و نسیای با محمد آباد تشریف برود در آنجا بندیر و حکمت بسیار  
 از ایشانرا که صاحب اقتدار و صاحب داعیه بودند معزول و معقول ساخته جمعی دیگر را بجای ایشان نصب کرد که  
 با د اجد از با اولاد او سرکشی و مخالفت نمایند **عبیت** رخسار ملک سرافکنده به لشکر  
 به عهد پراکنده به سرکشند شاخ نوزدهمین تا ترقی کردن شاخ کهن و در تنه گشت و عشر و نسیا  
 اشتیاق و چون محمد آباد غالب گشته عثمان عزیمت بدینجا کشید و دو سه ماه نگذشته بود که خبر رسید که سلطان

۹۰

۹۱۴

## تاریخ فرشته

۳۰۴

مقاله چهارم  
۲۵۳

کفار و زنگ در ساحل هجوم آورده میخوابند قطعا ببنده و متوطن شوند سلطان روم که مدوی ایشان است آنجا شینده  
 جازات بسیار بجانب ساحل بنده بفرستاده و مامعت فرستاده از آنجا چند جواز رومی به بنا در کجرات آمده اند  
 سلطان محمود در صد و هفتاد و پنج و سی و دو من و معایر به آن گردید و چون بخته دمن رسید  
 نظام خاص خود ایاز سلطانرا که امه الامرا و سپه سالار بود از بندر و سبب با چند کشتی خاصه مشون از ابطال  
 رجال و عمل از آلات قتال برغ فزکیان نامزد فرمود و ده جواز بزرگت رومی که از جانب خاکار روم بفر آمده بود  
 با ایاز سراجی کردند و ایاز تا ندر چول رفت با صوبیان بمقابل پیوست و کیت جواز بزرگت فرنگان که کیت کرور  
 متاع داشت و بزرگت ایشان در آن بود بتوب مسلمانان شکسته در دیار غرق شد و ایاز ظفر یا قه فزکی بسیار کشته  
 مراجعت نمود و در میان اگر چه در محاربات چهار صد نفر شربت شهادت چیدند کیت کفار فزکی را در ترتیب  
 دو سه هزار بچشم و اصل ساختند و سلطان محمود چون ضبط بنا در کجرات بر وجه اتم نموده سها طر جمع بجهت آباد آمد و بنا  
 بر آنکه او و شاه فاروقی در اسیر رفتند در آن دیار غبار فتنه برقع بود عا: الحان ولد حسن خان که نبیره و دختر  
 سلطان محمود کجراتی مبنه کسان فرستاده از جدمادری خود ابداد علیه سلطان محمود در شعبان ثلث عشر و تسه  
 بانگ لشکر بد نظر فتنه رضا ترا رکنا در برید در موضع سیلی گذرانند و در شوال عازم ندر بار کشت و چون  
 در سنا رسید معلوم شد که ملک حسام الدین مغل زبده عالمنا با اتفاق احمد نظام الملک سبجری و عماد الملک  
 کادینی ریخت آسیر و برده بود اجلاس در ده نظام الملک بالفعل در بره پنهور است سلطان محمود در استماع این خبر  
 متوجه سنا میرگشت و چون او را اندک وضعی طاری گشت چند روزی توقف نموده اصقمان و ملک عزیز  
 الملک را با لشکری در آسسته بتادیب نظام الملک و حسام الملک و عالمنا فرستاده و نظام الملک بر  
 از لشکر بکوکت عالمنا کجا پر آسسته بجاویل رفتند و ملک لادن با استقبال آمده ملاقات نمود و اصقمان  
 او را برداشته بخدمت سلطان آورد و ملک حسام الدین نیز بعد از چند گاه از کار خود پشیمان شده بارود  
 سلطان پیوست و هر دو بمناسبت و انتعات سرافراز شده بعد از عید اضحی در ساعت سه و طالع مسعود و حلال  
 اعظم بپایون خطاب داده چهار قبیل و سه گلت تکر در حسیب داه و عان حکومت و حراست آسیر و بزرگان

## سلطان محمود بن محمد شاه گجراتی

۳۰۳

مقاله چهارم  
۸۵۳

بد و سپرد و ملک لادرا خانبهجان خطاب کرده موضع بناس را که موله تنس بود با تمام مقرر فرمود و ملک مالواد را عماد الملک خاندیسی را خازینان و عالم شده تها مدار تها نیر را قطب جان و ملک حافظ را محافظان و برادر او ملک یوسف را سفیر استخوان خطاب داده با اعظم بجایون همراه کرد و از مردم خود ملک نصرة الملک و مجاهد الملک گجراتی را با طاعت و انقیاد داده و خان فاروقی القاطب با اعظم بجایون امر فرمود و خود بنده هم ذبح کردند و بدولت و اقبال علم مراجعت افزشت و در منزل اول ملک حسام الدین را تهمید خطاب فرموده موضع و بنوره که از مضافات سلطانیور است مع ده فیل لطف نمود و در خدمت انشرف ارزانی داشته سرعت بطی منازل پرداخت و در اشای آن شخرازه مظفرخان ولد شخرازه بسا که درین پورشش همراه بود بفیضان نامی و اسپان عربی و عراقی و دیگر تخت و نغاسین بخلاف عادت ممتاز کردند چون سلطان بجوانی محمد آباد رسیده بنیره خود سلطان بهادر انرد خود کجا داشت و سلطان مظفر را که اقطاعش برود و با بند جنست فرمود و در غنیمت سلطان اعظم بجایون ملک حسام الدین شریار داشته احوال او را قبل عام نموده و در برج اول سال این و غنیمت و انصاف چون چه و با جرم شرح و مسکن سلطان محمود رسیده فرمود که هر که یکجا حق نمک کجا نگیرد آنرا بخشید و در غنیمت آمد و در بان روی مراد با اعظم بجایون زبیر فرموده سید برخان و سیف خان که قلعه آسیر در تصرف ایشان است بیکدیگر اتفاق کرده مکتوبی بنظام امکات بجزئی نوشته و نظام الملک سالم همراه گرفته با اتفاق راجه کانه بر سر خود آید داشت اگر مردم بیشتر نهند بجنکات او و با اعظم بجایون خست سلطان محمود چ کتیکه سفید جت اعظم بجایون فرستاد و ولادورخان و قدرخان و صفدرخان و امرای دیگر بگو گفت او نامزد کرده جواب نوشت که خاطر انفرزد جمع باشد که هرگاه احتیاج شود خود هم متوجه خواهیم شد و نظام الملک که غلام یکی از سلاطین دکن است اینقدرت کجا بهرسانید که بولایت انفرزد حضرت رسانند و بنور امرای مذکور بیرون شمر بودند که شخرازه مظفرخان که خنقریب فارغ تصدی گذارش احوال او خواهد کردید ان برود و آمده پا بوس بر مشرف گردید و بخت لک نکند دیگر جت خواهر بناده خود اعظم بجایون اسعد مانوده بجهت او روان ساخت و بعد از چند روز حاجب نظام الملک بجزئی بجهت آبا داده مکتوب او که را ایند مضمون آنکه خانتر آید نام خان با حاسب التها آورده متوقع است که پارته بولایت آسیر و بر بنور باد لطف فرمایند سلطان در خشم شده گفت غلامی را چه حد و چه یارا که از غنیمت متقاعد گشته بیاد شانان مکتوب فرساید باید که دیگر قدم از کلیم خود بپشته ننماید بجال خود باشد و الا کوشال بیخ خوب یافت نظام الملک آن خبر شنیده با خود گرفت و امرای مذکور چون بقتضی بنده بار رسیده نزد شخراخان و سیف خان امان خواسته بکن

## تاریخ فرشته

و عالمان بوصول شکر کجوات منظر گشته تاجت و لایب کمال مشغول گردید پاره از پاره این معنی و قربات کالنه را تا خنده بود که مایه سخا  
 پیشکش فرستاده است تعالی تقیید بنام دعا و خان با سر زنده با در فانی تنفس به هم بکجوات زخمت کرد و در سنت  
 و عشر و تساهیه سلطان مکنز خان لودهی از روی محبت و خیریت و اخلاص پاره استغف، سوغات جهت سلطان محمود  
 زنده قبل این سرگزیا، ناه دبی با و شاه آب است. همه اندستاه بود و در ذی القعدة سال ۱۰۱۰ سلطان بجانب نهر دالیا  
 فرموده ساکنان آن بقعه را از غلا و غله و غنای آن غنای تو شدل ساحت و فریزه و که غرض از آمدن این بود که محالیم بر او دیده و اداع کنیم  
 نشاید که اجل فرزند ندید بار و دیگر ایشان را به پینه علماء اکابر برین بطرز خاص: غای او کرده از این مجلس سوا باشد و بطراف مزارات  
 مشایخ پتن رحمة الله علیه رفت. بنجامان را تمه با داشته است و در وقت مقدمه حضرت شیخ احمد کهنه در ... به یزید محمد آباد جنب  
 بود فرموده چون شرف ایامی در خود اساس کرد و شایسته به طهر را ز بر دوره طلیعه و نضیح ولید بر گفت: بعد چهار روز چون آ  
 صحت بود مشایخ کرده شایسته ... زنت بر دوره فرموده بس آنقدر روز جاری عود نموده بغایت ضعیف و نزار گشت و شاه از  
 مظفر خان را با طلب کرده درین زوری فرجه الملک بصر رسایند که شاه اسمعیل با شاه ایران یاد کار یک، قزلباش را با همی از  
 قزلباش بطریق ریاست فرستاده و سخمای نفس بر سولدا شسته است فرموده که خدا بتعالی قزلباش که دشمن اصحاب  
 شد و مخرج ظلم اندر نماید اتفاق همچنان شد چه که در کار یک قزلباش میوز تر سیده بود که وقت عصر روز و شنبه دوم  
 در میان سه و عشر و تساهیه بس خزان خرابت ششت سال و یازده ماه عمر یافت و از آن بجز چاه و پنج سال  
 و یکجا در روز جهانمندی کرده و در در مناشیر خدابکان مسلم می نوشتند و او را محمود بیکرا نیز گویند و بیکرا کادی را سیکو  
 که سخامی او بجانب مالابرتسه و طرف زده با سید چون بروتهای او برین شکل بود بیکرا نامیدند و او شاه جمال الدین حسین بنجو و شمس  
 این چنین شهبه شد که چون او دو قلعه نامی کبی کر نال و دوم حسینا نیز گرفت او را بیکرا کتند یعنی صاحب دو قلعه و این بھو  
 اقریب است و آنحضرت پادشاهی بود در کمال سعادت و سخاوت و مهربانی و بردباری و در عایت حماد ادب و عقل  
 و فراست و راست گویی هرگز خلاف قول از وی ظاهر نشد بنا بر تشریح و خدا ترس بود و تیر خوب می انداخت و سنا  
 میل تمام داشت و از عایت جود و خلوت نیز بای خود را مهران می پوشید و دو شام بر زبان جاری میساخت و صاحبان  
 محمود شاهی میگوید که سلطان محمود با وجود بنیه ضعیف و نازک بدن از حد است سن تا وقت وفات در ایام سفر روز شنبه  
 این

## سلطان مظفر بن محمد و شہزادہ کبرانی

۳۰۵  
سال چہارم  
۸۰۳

آہنیں کہ پیل تنی باید کہ بسنار جیل برود و پیشید و ترکتی از بسید و شفت تیر بگری بست و ششیر و نیز و غیر آن میساخت

### ذکر سلطنت سلطان مظفر شاه بن سلطان محمد کبرانی

چون سلطان محمد و شاه بن سلطان محمد شاه از تنگانی جسمانی بوسعت آباد و روحانی تنسز میزد و بعد از دو ساعت شب شنبه  
سیم ماه رمضان شاہزادہ مظفر از پروردہ بخت آباد رسیدہ و بر تخت آبا جلوس کرد امر او سعادت لازم ثواب و آثار تقسیم  
رسانیدند و ہماشتب نقش پدرا بزار فایض الافارقہ و المساکین و المشایخین شیخ کہنہ قدس سرہ را ہی ساختہ دو لکت تنگ  
بجزیرہ الملکت بحوالہ فرمود تا بر اہل استحقاق قصبہ سرک قسمت نماید و امر او سایر ارکان مملکت را خلعتہا دادہ بعضی را بخطابہا  
لائیق ممتاز کردانیدہ و چنان روز بر منابر اسلام خطبہ بنام او خواندند و ولادتش روز پنج شنبہ بیستم شوال سنہ خمس و سبعین و ثمانیۃ  
بودہ شاعری تاریخ ولادتش چنین در نظم کشیدہ بیت خمر و عادل مظفر شاہ بن محمود شاہ انکہ دارہ ملک و دین  
از دادہ عدلش ریب و فر بیستم بود از مر شوال کاہدہ وجود از پی اجماعی علم و شریعہ و دین آن دادہ کہ سال میلادش کربلا  
تا ابدہ ملک بود ہشصد و ہفتاد و پنج از ہجرت خیر النبی سلطان مظفر شاہ مرا تندی شایہی از خاصہ خیالان خود ملک  
خوش قدم با عباد الملکت و ملک رشید الملکت را خداوند خان خطاب دادہ ز نام وزارتہ پیدا انداز ایشان سپردہ  
شوال سال مذکور چون باد کار یکت قریب باش اہل شہ اسمعیل سواجی محمد آباد رسیدہ جمیع اہل را با استقبال او و سنہ  
قدم او را تلقی بخیر و احسان نمود یاد کار یکت ہنہای کہ بہت محمود شاہ آوردہ بود بروہم احسن گذرانیدہ خود و جمیع قریب  
کہ ہمراہ بودند بخلعتہای پادشائہ و اذنامت خمر و انہ مشرف گردیدند و سرمای خاص بہت سکونت ایشان معین  
و در شرایط تعظیم و تکریم فرود گذاشت نشد و بعد از چند روز بقبضہ برودہ و رفتہ آن بقعہ را بہ ولت آباد موسوم کرد و  
و در چہان روز صاحبان پسر پادشاہ شادی آباد مند و از ترس نہانہ کریمتہ ہجرتی برودہ آمد سلطان مظفر خان را  
با استقبال او فرستادہ تا اورا بغزت لاکلام شہدہ در آورد و بعد از ملاقات روزی چہ بہت ادای لوازم صباقت مدتی  
توقف نمودہ متوجہ محمد آباد گشت و قیصر خان نام شخصی را بقبضہ برد و فرستاد تا خبر شہزادہ سلطان محمد کبرانی را  
مملکت مالوہ و اوضاع امر آنجا را آوردہ و معروضدارد و چون برسات درآمد و مردم با سجا دار کردند تا اجخان روزی پیغام شد

## تاریخ فرشته

که از آمدن فتیله مدنی گذشته و اصلاً هم خود را و برادری همند سلطان گفت انشاء الله تعالی بعد از برسات نصف ولایت مالوه ملوکاً از تصرف سلطان بر آورده تسلیم ایشان خواهند نمود و اما چون کوب اقبال صاحبان رود بود و دست سبب اقبال بیاد کار سبک و دیگر قزلباشان که در مردم کجوات بسرخ کلاه استوار داشتند قرب جوار هم رسید روزی در میان نوکران ایشان خصومت شد و بجنگ رسید منزل بادکار سبک لغارت رفت قزلباشان دست به تیر و کمان کرده چند کس ایشان را مجروح ساختند و در میان شکر کجوات شجرت یافت که قزلباشان صاحبان را اسیر کردند سلطان زاده مالوه این حرف کنایه آمیز بر حضرت سلطان برخاسته با سیر رفت و ظاهر آن تحریک حاکم بر ناپور و عماد الملک و کنی برای طلب کویک بجای رفت و تفصیل این در طبقه مالوه مذکور خواهد شد و بعد از رفتن صاحبان چون اخبار غلبه راجه پوتان بوزیر و زبونی سلطان محمود سلطان مظفر رسید غیرت او را بر انداخت که متوجه تادیب آن گروه گردد و بواسطه استقامت عازم احمد آباد گردید تا از تمام نجات خاطر جمیع سازد و از بزرگان زنه و مرده استمداد خواسته متوجه مالوه گردید و چون با احمد آباد رسید بجهت در اینجا مقام کرده متوجه کوه بهره شد و اینجا بواسطه اجتماع عساکر چند روز توقف نمود در خلال آن شنید که ملک عین الملک حاکم بنین با جمیعت خود متوجه ملارست شده بود در راه باد خیز رسید که رای همیسم راجه ایدر فرصت غنیمت داشت تا حدود سانبزمتی تا خواست بنارین ملک عین الملک از روی دولتخواهی با ستمدورفت که او را کوشال داد و سبزهت رسید لیکن راجه با جمیعت تمام بقدم مغایر و مقاتله پیش آمد و بین العسکرین حرب صعب واقع شد در نتیجهت عبد الملک نام سرداری بادو بیست کس درجه شهادت یافته فیلی که همسراه داشت پاره پاره شد و عین الملک چون احوال چنان دید پای ثبات ننززل ساخته خان از معرکه بر تافت شاه مظفر شاه متوجه ایدر شده چون بقصه میرا رسید قومی تباحت و تاراج کسبیل کرد راجه ایدر قلعه ایدر را خالی ساخته و کوه بیجاگر متقی گشت در ایات مظفری چون ستا وصول بر ایدر انداخت ده نفر را چپوت که عمدتاً بقصد مردن استاده بودند بذلت و غاری تمام گشته شدند و از عمارت و تجماند و باغ و درخت در اینجا اثر نماند راجه ایدر عاجز گشته ملک کوپال زنا را در این خدمت سلطان فرستاد و سعادت خواسته پیغام نمود که ملک عین الملک از کمال عناد می که با بنده داشت این ولایت را تاراج کرده از روی <sup>مظفر</sup> این نیز حرکت آهسته آهسته متوجه آیدر با کوه با است تقصیری در جانب سانبزمت نهی سخی و غضب سلطان می بودم اکنون



# سلطان مظفر بن محمود شاه کجراتی

۳۴

مقاله چهارم  
۸۵۳

میل بیت که تنگ که عبارت از دو هزار تومان باشد و صد راس اسب بطریق پیشکش تسلیم و کلاهی عالی سینمایم  
چون تخریب مالیه پیش نهاد سلطان مظفر بود عذر راه پذیرفته که دیه و رفت و بیت لکت تنگ و صد اسب را ملکت عین  
الملک لطف نمود تا سامان مردم نماید و از موضع کوره شاهزاده سکندر خان را حکومت محمدآباد رخصت داده چون بقصر  
دیو در رسید قبضه خانرا فرمود که موضع دیو را که در تصرف مردم سلطان محمود غلی است متصرف شود بعد از آن متوجه دیو  
چون مردم دیو را با استقبال آمده امان خوبستند شاه امان داده توأم ملکت اختیار ملکت بن عماد الملکت را جهت رخصت  
و حراست سکندر دیو را پیشتر فرستاد در آن اثنا خبر رسید که سلطان محمود غلی بدفع امرای چند بری که بروی حسیل کجرات  
رفته سلطان مظفر امرای خود را و اسب طلبیده فرمود که عرض اصلی ازین بپوشش آن بود که کفره پوریه را بر طرف ساخته ولایت  
میان سلطان محمود و صاحبان دلد سلطان ناصر الدین قسمت نماید اکنون که سلطان محمود بدفع امرای چند بری رفته چنانچه  
ظالم نبود مسرا برده در نیوقت بکات او در آمدن از این مردن و مردانی در می بینم تا توأم ملکت چون بخت  
پیوست و شتر از خوبهای آبهو خانه دیو را بر عرض رسانید سلطان بسیر و سکارا سخره و مایل در اعجاب کردید توأم ملکت را بخت  
حراست اردو گذاشت و با دو هزار سوار و یکصد و پنجاه فیل عازم دیو گردید و چون بدانجا رسید وقت عصر چهار روز  
شده زیارت میرزا شیخ عبدالقادر جنکال و شیخ کمال الدین مالومی نمود منقول است که شیخ عبدالقادر در زمان راجه بهوج پانندی بر  
نام داشت وزارت راجه میکرد و بتقریبی اسلام آورده بر ریاضت و مجاہدت بکالات نفسانی رسید آنقصه در توأم  
ولاورده سکار نماید نظام الملک از ولاورده گذشته بتسلیم نام قصبه رفت و در زمان مراجعت جمعی از راجه جوانان پوریه آمده بان  
ماندگان شکر او را مزاحمت رسانیدند سلطان مظفر بعد از اطلاع بر این واقعه نظام الملک را در معرض عتاب و خطاب داشته  
بمحمدآباد حینانیر رفت در آن ایام راجه ایدر فوت شده پسرش راجه بهار مل نایب مناب گشت در اناسنکا  
بجایت رای مل بن سورجمل که داماد او میشد ولایت ایدر و قلعه را از دست تصرف بهار مل بر آورد و به رایل مذکور سپرد و بهار  
سلطان مظفر مطلعی شد در روز شوال سنه احدی و عشیرین و ششماه سلطان نظام الملک را نامزد فرمود تا ولایت  
ایدر را از تصرف رایی بر آورده بهار مل تسلیم نماید و خود نیز متوجه دکن مقرر گردید در شناسی راه خوانده خانرا بجا است اردو گذاشته  
بسرین رفت و سکنه شهر دکن را محمول و فضلا را خصوصاً نواز شهنشاه فرموده باره و پیوست نظام الملک ایدر را گرفته تسلیم بهار مل

۹۳۱

# تاریخ فرشته

نموده در ایامی که چون بنیاد بکوه پها بگردد برده نظام الملک بدست خفا کمره از طرفین بسیار گشته شد چون این خبر سلطان  
مظفر رسید حکم فرستاد که چون ولایت ایدر بقرفت... است... بی کمره رفتن و خفا کردن باعث آن میشود که  
لشکریان بی تقرب ضایع شوند لایق است که زود مراست... این نظام الملک... و جب فرمان داد احمد که خدمت رسید  
شاه او را در احمد بگردد کجا پرانته خود با تمام باد سنانت و جسی عظیم بزیب داد و نه بزرگوار کرد و خازن که خدا ساخت و امراء  
سعدت شمه را با تمام اسپ و حلت... از پیش کرده بعد از برسات برسم سیر و شکار متوجه ایدر گشت و چون نظام الملک  
حاکم احمد گریه... شد اظهار... است... ایل... و عین... و شمای... احمد آباد... و این... و این... و این... و این...  
الملک را باید فرستاد نظام الملک را که صحت یافته بود بحضور خود خواند و قبل از وصول نصرت الملک نظام الملک تعجیل  
ظہیر الملک را با اسد سوار در ایدر گذاشته خود بخاج تعجیل متوجه احمد آباد کرد و بدین ترتیب نصرت الملک در نواحی احمد بگردد  
نموده متوجه ایدر شد ظہیر الملک با وجودت دوست و کثرت دشمن استقبال را میل نموده با بیت و هفت نفر گشته شد  
و چون این خبر سلطان مظفر رسید ملک نصرت الملک فرمان فرستاد تا بجا بگردد که پناه سفیدان و ماوای متروان است  
بنام در این اثنا شیخ حاکم که مقتدای زمان خود بوده حبیب خان مقطع بواسطه استیلائی راجه پوتان پوریه از مند و کریمت  
پیوسته و از تسلط عالی پوریه شکایت نمود و بعد از چند روز دیگر عریضه داد و پیوسته رسید که سلطان محمود خلجی از استیلا  
راجه پوتان پوریه متوجه گشته از مند و کریمت و جلوی قبضه التجار و برسد کجرات آمد چون بموضع بهگور رسید بند بگرفت  
شماقت حسب تقدور در غم متکذری... است... سلطان مظفر از استماع این خبر خوشحال گردیده بدست  
قیصر خان سر برده و بارگاه... و پنج خدمت... و پادشاهان است... با جمیع کارخانها و تخت و پدایای بسیار مرسل داشته  
خود نیز از عقب عارم استقبال در نواحی... وضع... و نه... ملاقات افتاده سلطان مظفر و لجوی بسیار نمود و گفت خاطر از مغار  
اولاد و مملکت مکرر بنا شد که محقریب بتاید... اما در روزگار پوریه بر آورده مملکت... لوه را از آشوب فتنه و فساد پاک  
نموده بملازمان و پیشان تسلیم خواهیم نمود و در همان منزل توقف کرده با استعداد لشکر فرزند داد و در اندک مدت با لشکر بگردد  
متوجه مالوه شد چون مندی رای از توبه سلطان مظفر اطلاع یافت رای تهو را با جمعی از راجه پوتان... قلع مند و گذاشت  
با ده پیار سوار راجه پوت و فیلان محمودی متوجه دنا کردید و از آنها پیش ما ناسخا رفت که او را بگو مکت خود بیاورد

## سلطان مظفر بن محمود شاه کجراتی

۳۰۹  
 مقالہ چہارم  
 ۹۵ -

سلطان مظفر باجنگت محاصرہ متوجہ مند و کشت چون افواج مظفری قریب مندور سیدراجپوتان از قلعہ برآمدہ اور مرد  
 و مردانکی دادند و آخر کہ سچتہ بقلعہ پناہ بردند و روز دیگر نیز برون آمدہ جنگت مسب کردند توام الملکت سپاہی را متواتر تابان  
 نموده راجپوتان بسیار قہل آوردہ سلطان مظفر در آن روز خلاف قلعہ را تعمیر نموده با مرابہرہ و محاصرہ را تنگ ساخت  
 خلال این احوال مسندانی بنی خطی برای تہو نوشتہ فرستاد کہ من پیش بانار قلعہ اورا با کل راجپوتان ولایت ماروار در آن  
 نواحی بکوکت می آورم می باید تو تادمت یکجاہ سلطان مظفر را بسنج و حکایت سلطان داری را می تہواز کالی خاند  
 رسولان فرستادہ پیغام داد کہ چون مدتی است کہ قلعہ مندو تصرف راجپوتان در آمدہ و اہل و عیال ایشان در قلعہ است  
 کہ سلطان کیمنزل عقب تر نشیند ما اہل و عیال خود را بر آوردہ در یکجاہ قلعہ را خالی ساختہ تسلیم می نمایم و خود نیز سجدہ شیناقت  
 داخل دولتوران میشویم سلطان مظفر اگر چه دانستہ کہ اینجماعت انتظار گدگ میزند اما چون فرزندان و متعلقان سلطان  
 محمود در قلعہ بودند بالضرورت ملتزم اینجماعت را قبول فرمودہ از منزل سہ کرہ عقب تر نشینت باسیدہ آید تا بدندہ بیرون  
 آید و جنگت کار ساختہ شود چون قریب بہیت روز گذشت بنین شد کہ جمہ سخنان او دروغ و فریب است  
 مای نیز چندین فیل و وزر بسیار براناسنگار دادہ اورا باجنگت نواحی از این غلبیدہ بر آئیندہ حق حجت سلطان مظفر در کشت  
 عادلان خادوقی حاکم آسیر و برانپور کہ در آن دو سہ روز با شکر فونی بارودی مہلی آمدہ بود اورا سہ شکر ساندہ نام  
 سلطانی را سہرا نمودہ بجنگت راناسنگار کسپیل فرمود پس امراء سران سپاہ راجا بجا تعین نمودہ از انظر حجت  
 قلعہ هجوم آوردہ جنگت انداخت و چہار روز بیفاصلہ مردم درونی را بخواب و آسایش نگذاشتہ فی درین غلبہ  
 آوردند و شب پنجم تخت دست از قتال بازداشتہ داخل ساختند و چون دو پہر از شب بگذشت و این  
 رقتہ و چون اہل حصار در خواب باقتہ بانزدہ بانان بالای کسکہ قلعہ برآمدند و محافظان دروازہ را بقتل آوردند  
 دروازہ را کٹودہ شکر بیداری فوج و کرہ کرہ بقلعہ درآمدند و امرای راجپوتان دومی تنہا داشتہ  
 از دست رقتہ بود لاجرم رسوم و قواعد خود بجا آوردہ جو سہ کردند و زمان و فرزندان  
 بجنگت ایستادند سلطان مظفر وقت صبح دیدن چہارہم صفرا سندانہ و عشتہ و عشاہ و فرزند  
 راجپوت در آنروز بقتل رسانیدہ بسیاری از فرزندان ایشان را اسیر کردہ حوالہ سندانہ نمودہ

# تاریخ و پیشینه

پوریه فارغ شد سلطان محمود نخست به شکر و آید و نهایت کفت و پرسید که بند و رانچ سیکوید، چه سفر یا نید سلطان  
مطلبه زردوی و دست که از کمر و سنجی بوجع آمده شد سلطان محمود را در سنا که کهنه نوس این شفت آن بود  
که نیز سنجکوست رسد انون یا سنا بی منت و نمک تاوهی به میانک کرد ان و از انجا باروی خود رفته و  
یکه بر توج جنگ را با سنا که رید و این سنا کی در همون ماتی زنده شد و نیز چه پیش زانراشت و همانست قتل عام  
سلطان مظفر بفریر کرده در همان مجلس جان داد به اتسار رنگ زنده گشته زیر عا و بکذاخت و بعد از آنکه خبر توج  
شاه شیند عمان است یار از دست رسد به سنجکوب جلیو که رحمت و عا دلجان فی روقی دنال او کرده در  
قتل و غارت پس به نکان تعمیر می نگرد و سلطان مظفر کس نبشته و در آن فی روقی را طلیید و در همان روز سلطان  
محمود از مندر و بدنه رانده اسند و مودر سعال بجائی بود و غم فقیر مینوید امیدوار است که الطاف همه بدینا ملاحظ  
قدیم مبدل ساند خانه حسن مار هر قده هر سر از مودر سعال سلطان مظفر حاجت مستول برود  
شاهزاده بهمان جان و طیف حال شاه از ان خا و سیر بهیره پیرتیب و کور و توتیه سر رسد و شب و بعد از توج  
گرفته صبح بیل سوار شد و قصد آن به منزل سلطان محمد فرود آمد و سلطان محمود او ای لوازم هماننداری کوشید  
و بی پانی ایستاده ناسک لری و جازری و سحر سناسون بیو بر سر سلطان و شاهزاده گذر آید و خند و خاشاک  
و سلطان مظفر سیر عمارت و منازل سلاطین سابق بود و آنچه در آنجا سلطان محمود از نصرت و انصاف نوا  
با و به سزار سوار بولت او که است و خود توج که است کشت سلطان محمود از غایت محبت و اخلاص با و چه که  
مرض شده بود بر رسم مناسبت با موضع دانه چه آید و از انجا رخصت مجدد حاصل نموده بند و معاودت کرد سلطان مظفر  
چند روز در محله آباد حسینانیه قرار گرفت و به برداشتراف بلاد کجرات جهت تهنیت و مبارکباد سجدت شاکفته از ان  
و الطاف او کا مناسب گشته در خلال این احوال روزی یکی ازنده بعضی رسایید که در آن ایام که سلطان اراده تسخیر ممالک  
مالوه کرده بودند رایل را جدا اید از کوه بیا که بر آمده پاره از ولایت پتن و قصبات آنجا و دناحت آورده چون ملک نظر  
ملکات از ایدر با پیک جنگ او متوجه شد فرار نموده در مخاکهای بیا که خسرید سلطان فرمود انشاء الله تعالی  
بعد از برسات در بنیاب فکر بر اصل کرده خواهد شد و در سنجکوس و تسامیه باراده کوشال رایل و سندان دیگر متوجه

## سلطان مظفر بن محمود شاه کجراتی

۳۱۱

مقاله چهارم  
۸۰۳

ایدر کرید و چون ملاذی و سعادی را بجل بود تا دیب و کوشال اورا مستدم داشته ولایت اورا سبکت برابر  
ساخت و تا چند روز در ایدر توقف نموده از اینجا بجهت آباد قرار گرفت و بعد از چند روز خبر رسید که سلطان محمود  
خلی با تغان آصفخان باراناسنکا و مندی رای حکمت صعب نموده اکثر امرای مالوه کشته شدند و پسر  
آصفخان نیز با جمعی از بهادران بقتل رسید و سلطان محمود خلی زخم بسیار رسیده دستگیر گشت  
و راناسنکا بقتل حوال او نموده و فوجی از خود با او همراه ساخته بمند و فرستاد سلطان مظفر از شین  
این جنبه ملول و محزون گشت و چند سردار دیگر کوکوت او فرستاده بکوتب محبت اسلوب او را  
خوردند که بایند و خود نیز از پی مردم کوکوت در بهان ایام بقصد سیر و شکار با یدر رفته طرح عمارت ابد  
و حضرت الملکت را همراه گرفته با احمد آباد اند و حکومت ایدر بملکت مبارز الملکت تفویض فرمود و قوام الملکت  
در احمد آباد گذار گشته به جینا نیز رفت اتفاقاً روزی در خدمت مبارز الملکت با د فروشی ششم از مردی  
مرداکی راناسنکا مذکور نمود و ملکت مبارز الملکت از غایت نخوت و غرور حرفهای نالایق گفته سکی رانام نا  
سنکا بنماده پیش در فازه ایدر است و آن با د فروش رفت این قصه را بر راناسنکا گفت راناسنکا از روی  
و جا بلت متوجه ایدر کرید تا حدود اقطاع اورا تا تحت و تاراج نموده بولایت با کر رسید راج  
با کره اگر چه مطیع و متقاد سلطان مظفر بود اما از روی اضطراب و بیوست و از اینجا بدو نکر پور در آمد ملکت  
مبارز الملکت حقیقت حال را بشاه نوشت چون وزرای سلطان مبارز الملکت صفای خاطر نداشتند  
بسلطان گفتند که از مبارز الملکت چه لایق که سکی رانام راناسنکا گذاشته اورا در غیرت آورد و احوال  
بر رسیده طلب کوکوت مینماید سلطان در فرستادن مردا پهل و رزید و بنا بر آن لشکری که بملکت ایدر لدا  
بودند بواسطه کثرت برسات با احمد آباد و خانهای خود رفته قبلی پیش مبارز الملکت مانده بودند مبارز الملکت  
مشوش خاطر شده راناسنکا بر مجموع و قلیح اطلاع حاصل نموده متوجه ایدر کرید و چون نزدیک ایدر رسید  
مبارز الملکت با تغان سرداران و دیگر استعدا و حکمت نموده با استقبال راناسنکا بر آمد و بی آنکه فوجها  
یکدیگر شوند بر گشته باید راناسنکا در آن کتد قلت دوست و کثرت دشمن بر بیکان ظاهر شده صلح است

# تاریخ هفتاد و شش

خالد چهارم  
۸۵۳

پوینده فارغ شد سلطان محمود سجدت پیشه ما آید و بهیبت گفت و پرسید که بند و راجه سیکوید چه سفر مایند سلطان  
تلفیه زبوی مریوست که از کمره سنای بی بوجی آید و شد سلطان محمود در ادراک کرده گفت خرم این مشقت آن بود  
که از سجدت رسام النون یا سنای سن و کتک مانده بود و بهارنگ کرد و از آنجا بارودی خود رفته بود  
یکمیتوجه جنگ را مانسنگا کرده در این سنای از اعمون باقی زنده ماند و تریقه پیش با ناریت و مهاجرت قتل  
سلطان مظفر تفریر کرده در همان مجلس جان داد و زتن رنگ زار و گشته زهره او بکذاخت و بعد از آنکه خبر توجیه  
شاه شنید عمان جنت یار از دست بود و بهیبت سبب چپو کنرخت و عا دلخان فروقی در حال او آورده در  
قل و غارت پس مانگان تقوی نگرد و سلطان مظفر کس نمیشد و عا دلخان فروقی را طلبید و در همان روز سلطان  
محمود از مندر و بدنه آمده اسعدان مودر سنجان بجای پدر و هم فقیر مینمود امیدوار است که الطاف جدید با ما مطلق  
قدیر مبدل ساعدان است و نماند بر قده مرسد لایه و سنور سار سلطان مظفر اجابت مستول بود و  
شاهراه بهادر جان و لطیف حال و عا دلخان حال و سبب و توجیه مبرور و سبب و توجیه مبرور  
کرد و صبح پیش سوار شد و تقوی آید و سنجان سلطان محمود در ادای لوازم هماننداری کوشید  
و بر پانی استاده نماند و جبار و نماند و سنجان سلطان و شاهزاده گذر آید و غنای  
و سلطان مظفر سیر عمارات و منازل سلاطین سابق بود و سجدت و از آنجا سلطان محمود در آن وقت داد و صفی نماند  
با و سزار سوار بقوت اولد است و خود توجه کجاست گشت سلطان محمود از غایت محبت و اخلاص با وجود یک  
مرض شده بود بر رسم منالبت با موضع دیدل هزاره آمد و از آنجا جنت مجدد و حاصل نموده میند و معاودت کرد سلطان مظفر  
چند روز در محضر آباد حسینا نیز قرار گرفت و برد اشرف بلاد کجاست بخت تنیت و مبارکباد سجدت شانه تمام  
و الطاف او کامیاب گشتند در خلال این احوال روزی یکی ازنده بعضی رسایید که در آن ایام که سلطان اراده تسخیر مانت  
مالوه کرده بودند رایل را به ایدر از کوه جانگر برآمده پاره از ولایت بخت و قصبات آنخورد و تاخت آورده چون ملک نظر  
ملکات از ایدر با پست جنگ او متوجه شد فرار نمود در مخاکهای جانگر خسرید سلطان فرمود انشاء الله تعالی  
بعد از برسات در بنیاب نظر بر اصل کرده خواهد شد و در سنه خمس و تسعایه باراده کوشال رایل و عند آن دیکر متوجه

## سلطان مظفر بن محمود شاہ کجراتی

۲۱۱

مقالہ چہارم  
۸۰۳

ایدر کر دیند و چون ملازی و سعادی راجہ مل بود تا دیب و کوشمال اورا معتمد داشته ولایت اورا سناکت برابر ساخت و تا چند روز در ایدر توقف نموده از انجا بخت آباد قرار گرفت و بعد از چند روز خبر رسید کہ سلطان محمود خلی با تفاق انصخان باراناسنکا و مندی را می حکمت صعب نموده اکثر امرای مالوہ کشته شدند و پسر انصخان نیز با جمعی از بہادران بقتل رسید و سلطان محمود خلی زخم بسیار رسیدہ دستگیر گشت و راناسنکا تغذیہ احوال او نمود و فوجی از خود با او سہراہ ساختہ بمند و فرستاد سلطان مظفر از نشیند این جنبہ طولی و مخزون کشت و چند سردار دیگر بکوہکت او فرستادہ بکوتب محبت اسلوب او خوردند کرد ایند و خود نیز از پی مردم کوہکت در پمان ایام بقصد سیر دستکار با یدر رفتہ طرح عمارت ابدان و نصرت الملک را ہمراہ گرفتہ با احمد آباد آند و حکومت ایدر بملکت مبارز الملک تفویض فرمود و توأم الملک را در احمد آباد گذارشتہ بہ جینا نیز رفت اتفاقاً روزی در خدمت مبارز الملک با د فروشی شتر از مردی مردانگی راناسنکا مذکور نمود و ملک مبارز الملک از خایت سخت و غرور حرفہای نالایق گفتہ سکی رانام راناسنکا بنادہ پیش دروازہ ایدر بست و آن با د فروش رفتہ این قصہ را براناسنکا گفت راناسنکا از روی حجت و جاہلیت متوجہ ایدر کر دیند تا حدود اقطاع اورا تا تحت و تازاج نمودہ بولایت باکرہ رسید راجہ باکرہ اگرچہ مطیع و منقاد سلطان مظفر بود اما از روی اضطراب و پوسست و از انجا بدو نگر پور در آمد ملک مبارز الملک حقیقت حال را بشاہ نوشت چون وزرای سلطان مبارز الملک صفای خاطر ندانستند بسطان گفتند کہ از مبارز الملک چہ لایق کہ سکی رانام راناسنکا گذارشتہ اورا در غیرت آورد و احوال رسیدہ طلب کوہکت میناید سلطان در فرستادن مدد و اہمال و رزید و بنا بر انکہ لشکری کہ بملکت ایدر لدا کشتہ بودند بواسطہ کثرت برسات با احمد آباد و خانہای خود رفتہ قلیلی پیش مبارز الملک مانده بودند مبارز الملک مشوش خاطر شدہ راناسنکا بر مجموع وقایع اطلاع حاصل نمودہ متوجہ ایدر کر دیند و چون بنزدیکت ایدر رسید مبارز الملک با تفاق سرداران دیگر استعدا و جنگ نمودہ با استقبال راناسنکا بر آمد و پی انکہ فوجہا متقابل یکدیگر شوند بر کشتہ باید آمد سرداران کتھذقت دوست و کثرت دشمن بر بیکمان ظاہر شدہ صلاح

# تاریخ فرشته

که تا رسیدن کوکب با حمد بگرفتند در قلعه ایجا متحصن شویم و برین سردار داد مبارز الملک را خواه خواه بجزای  
گرفته بقلعه احمد بگرفتند صبح روز دیگر راناسکا با پدر رسید و احوال ملک مبارز الملک تقصیر نموده گراس  
کجاست که از قوام الملک گرفته براناسکا پیوسته بود. گفتند که مبارز الملک مردی نیست که بگریزد لیکن  
امرا او را بدو آتش بقلعه احمد بگرفتند و منتظر ارکوکب آمدند راناسکا با استیصال تمام از پدر متوجه احمد نکر کردند  
و همان باد فروشش که پیش مبارز الملک تعریف راناکرده بود باز آمده گفت که راناسکا با لشکر بسیار آمده است چنانچه  
که امثال شما مردم بعبث کشته شوند مناسب است که در قلعه احمد متحصن باشند راناسکا با خود در زیر قلعه  
خواه است و بهین قدم گفتا خود به نمود مبارز الملک گفت محل است که او را بگذاریم که اسپ خود را ازین دریا آب  
در ساعت اندوی تهور از آب کشته با قلیلی که عشر عشر شکر راناسکا با خود استاد چون راناسکا با بخار سیده جنگ صعب  
اتفاق افتاد اسد خان که یکی از سرداران بود با چند سردار در کشته شد و مبارز الملک و صفدر خان پسند مرتبه  
فتح راناسکا با تمام برداشته و چون اکثر کجرتیان کشته شدند پرورد خان از سر که ناقه با احمد با در قلعه راناسکا با کشته  
خارج بود دیگر از بخار سیده و صباح روز دیگر کوچ کرده متوجه به بگرفتند و چون به بگرفتند عموماً سکنا سجا  
گفتند که ما را در اینم و پدران شما در اینم اعزاز و اکرام با ما بجا آورده اند راناسکا از ناحت و تاراج بد بگرفتند و گذر ابده متوجه  
بگرفتند و ملک عام تها در بخار سیده شهادت بر آمده جنگ کرده مقصد رسید راناسکا با حاکم  
بولایت خود را حبس نمود و ملک و امر الملک و حرم مبارز الملک و صفدر خان بسزا کرده با حمد بگرفتند  
و ایشان در آنجا رسیده مسجد از انبیران و اسیان راناسکا با بد و در خلال این احوال کولی و گراس فوجی ایدر مبارز الملک  
گرفتند و به بگرفتند مبارز الملک از قلعه بر آمده جنگ کرد و سخت و بگرفتند گراس را بقلعه آورده مظفر  
و منصور به حمد بگرفتند و در آنجا که حمد بگرفتند و در آنجا بگرفتند و در آنجا بگرفتند و در آنجا بگرفتند  
کوچ کرده مقصد رسیده و چون این حسب استیصال غله رسید و الملک و قیصر خان را با جمعیت فرزندان  
مقصود من در غر سسکا نامزد فرمود و در آنجا بگرفتند و با اتفاق قوام الملک بگرفتند و در آنجا بگرفتند  
و بگرفتند و در آنجا بگرفتند و در آنجا بگرفتند و در آنجا بگرفتند و در آنجا بگرفتند



# سلطان مظفر بن سلطان محمدرهائی

۱۳۴

مقاله چهارم  
۸۵۳

جیتور خواستند کرد امراء حب المحکم در احمد نکر قرار گرفتند و سلطان مظفر بعد از چند روز لشکر را عطفه کیسا لند از  
خراند وارد با حمد آباد رفت و غایت جیتور و کوشمال رانا سنگا نمود در این اثنا ایاز خاص سلطانی که از خلایق  
پرستش بود و بلاد بندر سورت و کنار دریا با تمام با قطع داشت با بیت هزار کس از سوار و پیاده و آتشبازی بسیار  
بلازم آمده معروض داشت که جلال و کبر پاسبی سلطان از آن عالی و ارفع است که آنحضرت خود متوجه تادیب  
و کوشمال رانا سنگا شوند تربیت امثال ماندهگان بواسطه آنست که اگر این مقسم کاری پیش آید شاه را تصدیق نماید  
کشید شاه جواب نداده در محرم سنه سبع و عشرين و تسهائیه با حمد نکر رفت و چون لشکر جمع شد باز حرکت  
ایاز التماس کوشمال رانا سنگا نمود سلطان بکیت سوار و صد فیل با و همراه کرده بنادیب رانا رضت فرمود  
چون ملک ایاز و قوام الملک در منزل حراسه فرود آمدند سلطان از کمال خرم و نهایت دور اندیشی تا بخان  
و نظام الملک سنایی را با بیت هزار سوار تیر با نمود و فرستاد ملک ایاز عرض فرستاد که بجهت تادیب رانا  
چندین امر ای مستبر فرستادن باعث افتخار و اعتبار او میشود بلکه اینهمه فیل هم در کار ضرورت نیست و این بنده با  
خداوند کار این خدمت را پسندیده خواهد نمود و اکثر فیلان را پس فرستاد و صفدر خان را بجهت کوشمال راجپوتان ککوت  
نامزد کرد صفدر خان رفته موضع مذکور را که جای قلب بود تاخته راجپوت بسیار تقبل آورد و بقیه السیف را برده  
گرفته بمکات ایاز چوست و ملک ایاز از آن سرزمین کوچ کرده دو کمر پور و بانواله رسوخه سجاک برابر ساحت  
و پس از آن مسوجه جیتور گردید اتفاقا در آن منزل شخصی آمده بمکات شیخ الملک و صفدر خان خبر داد که او بسنگه راجه  
با جمعی از راجپوتان رانا سنگا و اگر سین پوریده در پس کوه ستوری کشته اند و میخواستند که شیخون بزنند شیخ الملک  
و صفدر خان پی آنکه بمکات ایاز خبر فرستند قریب ده سوت همراه گرفته جلوی راجپوتان آمدند و دشمنان  
جنگ عظیم واقع شد اگر سین مجروح گشت و پشاور اجپوت در میدان افتاده دیگر راجپوتان را بگریز نهادند و هنوز  
خبر فتح نرسیده بود که ملک ایاز سلطانی بالنگه آراسته بکومک واده ملک شیخ الملک و صفدر خان مسوجه  
و چون بجنگ نگاه رسیده حوال بنظر آورد و از ملک شیخ الملک و صفدر خان مسوجه است به جراحات ایشان  
مرحم التفات نهاد صبح روز دیگر ملک ایاز الملک سلطانی بچجوی انگره و کوه مانواله و آمده از آبادانی انگره

۱۲۷

# تاریخ فرشته

نگداشت و اگر سبب مجروح پیش رانارفته احوال بازگفت: چون ایاز خاص سلطانی بند سورسیده محاصره نمود  
راناسنکا بکوکت تمانه دار خود آمده در دوازده گروهی مسند سور توقف نمود و بملکت ایاز پیغام فرستاد که  
من رسولان بخدمت سلطان میفرستم و اخل و اختیارات منسوم نماید دست از محاصره بردارد ملک ایاز تکلیف  
چندی که اصلا صورت پذیرد بر رسولان نمود و بسمت بر شمشیر قلعه کجاست و لقب بجای بردند که کار با مروز و فردا سیده  
در این اثنا شکره خان شاد وانی از تیره سلطان محمود خلیجی آمده بملکت ایاز پیغام رسانید که اگر احتیاج  
کوکت و امداد باشد این جانب نیز با خود و برسد پس ایاز خاص شایبی متروک گشته بآدن تخریب نمود سلطان  
محمود خلیجی چون مرهون احسان سلطان مظفر بود سلطنتی پوریه را به سر راه خود گرفته متوجه مسند سور گردید راناسنکا  
از آن سلطان محمود سراسیمه شده مندی را ایمان نزد سلطنتی فرستاده پیغام نمود که رعایت محبت  
از لوازم محاسن اخلاق است باید که در ادای حقوق آن خود را معاف نداری و بالفعل در ایقاع صلح توجیه مینماید  
نمای سلطنتی بر چند سعی کرد صلح میسر نشد و بعد از چند روز قوام الملکت مورچل خود را پیش برده محاسن  
که بقلعه در آید ملک ایاز بملاحظه آنکه مبادا فتح بنام قوام الملکت شود او را از جنگ انروز بازداشت  
امرای کجرات بر این اراده آگاه می یافتند از ملک ایاز آزرده گشتند صبح روز دیگر مبارز الملکت و چند سردار دیگر  
ایاز بنصه جنگ متوجه راناسنکا گشتند و ملک تعلق شده فولادی رفته مبارز الملکت را از آشنای راه برگردانید  
آورد و الغرض مقصود ایاز خاص شایبی آن بود که لقب مورچل او مستعد شده آتش دهد و قلعه را گرفته فتح بنام شود  
بنابرین میان او و امرای نفاق پدید آمد لیکت از ملاحظه سیاست شایبی بی رخت ایاز خاص سلطانی کاری  
نیتوانستند پیش برود ملک ایاز با وجود بی اتفاتی امرای شکرچور را مستعد ساخته لقب را آتش داد و چون به  
از هم رنجیت ظاهر شد که راجه تان بر صورت واقعه آگاه می یافتند دیوار دیگر محازی بوج عمارت نموده بودند روز  
دیگر رسولان راناسنکا آمد گفتند که راناسنکا میگوید که بنده میخواهد که من بعد از سکات دولتوان منسکات گشته فیلا  
که در جنگ احمد مکر بدست آورده مصوب پس خود بخدمت شاه برسد باعث بی لطفی و سخت گیری ایشان  
از حقیقت ملک ایاز بواسطه مخالفت قوام الملکت صلح رضاداده در تمهید لازم صلح کوشید و دیگر امر اظهار عدم رضایت

بجز

# سلطان مظفر بن محمود شاه کجراتی

مقاله چهارم  
۱۸۵۳

بخدمت سلطان محمود حسیلی رفتند و ایشان را بر تخت بختیاری نهادند و در آن روز چهارشنبه بختیاری از آن شخصی  
 انانجلس بخدمت این شاهنشاهی آمده و با او ملاقات کرد و این دو جوانان بخدمت سلطان محمود  
 خلی فرستادند و پیغام دادند که حضرت ندکن شایب خستیار این لشکر بدست بنده سپرده اند تا در هر چه بخواهی شاه با  
 ملاحظه نموده بمسئل مقرون سازد و اینک آنجناب بخدمت بختیاری امرای کجرات میخوانند که برانسانک بخت کنند  
 بنده بآن راضی نیستم چه ظن غالب آنست که بشوشت نفاق دست امید بدامن مقصود نرسد ملک ایاز صبح روز  
 چهارشنبه که امرای بختیاری برخواستند و کرده بودند از امتزاج کج کرد در موضع حسیلی بود فرود آمدند در مولان راناسنگ  
 خلعت داده رخصت نمود سلطان محمود خلی نیز کوچ نموده عازم منوگشت ملک ایاز چون در چانپانیر شرف  
 خدمت دریافت سلطان او را مخاطب ساخته رخصت بندر ایونو تا سامان مردم بود نموده بعد برسات باز بخدمت  
 برسد و چنین قرار یافت که بعد گذشتن برسات سلطان بنفس خود متوجه کوشمال راناکرود و ملک ایاز یکی از مستشاران  
 خود پیش راناسنگ فرستاده پیغام نمود که چون بن ابجانبین محبت بهم رسیده بنا بر آن در نیک اندیشی و خیر خواهی  
 یکدیگر کشیدن لازم است چون در برگشتن امر از اندبار پی نیل مراد خاطر اشرف شایب کجراتی بهم رسیده میخواهد که تو  
 توجه بر آن خود دو انداخته سرکش ترا کوشمال دهد در ضمن این امر خسری در آنکند و بسیار خواهد شد مناسب آنست  
 که پسر خود را با تخت و پیشکش لایق بر جناح تقبیل فرستد تا از صولت غضب سلطانی متوطنان اندبار محفوظ باشد  
 و سلطان مظفر در محرم سنه ثمان و عشرين و شصت به از چانپانیر متوجه احمد آباد گردید تا از آنجا استعداد لشکر نموده  
 عازم ولاسیت جینور گردید در عرض صند روز در احمد آباد سامان نموده در کاکره نزول نمود سه روز جهت اجتماع عساکر  
 در منزل توقف نمود در این اثنا خبر رسید که راناسنگ پسر خود را با پیشکش بسیار بخدمت فرستاد چنانچه او بقبضه  
 رسیده است و بعد از چند روز چون پسر راناسنگ بخدمت رسیده کشف و هدایا گذرانید سلطان از تقصیر پسر او بگذشت  
 و او را خلعت ملوکانه عطا فرموده و نسخ آن لشکر کشی نمود و چند روز در نواحی جالوازه اوقات بیدار و شکار صرف  
 نمود و با احمد آبا و آمده از آنجا پسر راناسنگ را مراد احمد خسری عطا لطف نموده رخصت انفرادی داشت و خود بمسوا  
 سکی عازم گشت و در این سال ایاز خامر سلطانی که دو نوازه مظفر شاه بود رخصت مستی بر بست سلطان مظفر از آنجا

# تاریخ فرشته

مقدمه ۹۳۰

این به نوبت و ستم کشنده جاگیر بود. به پسران و مغرور داشت و در سنه نهمین و پنجاه و پنجمه که سال هفتاد و نهم و آن حضرت  
 سوری سرور بود و مابین قندهار و سیستان و پارس و هند و غیره تصرف نمود و در سنه هشتاد و پنجمه که سال هفتاد و نهم و آن حضرت  
 کردید در اثنای راه حرم شاه که در سنه نهمین و پنجاه و پنجمه که سال هفتاد و نهم و آن حضرت  
 لوازم غنائی بجا آورده بودید و در حوض به غنچه حسین بود و نگهبان میجوید و آنجا که در وقت بشکلی  
 میگذریدید به نوبت خاندان بکساره و در سنه نهمین و پنجاه و پنجمه که سال هفتاد و نهم و آن حضرت  
 به بیان مابین خود و من و آنجا که در سنه نهمین و پنجاه و پنجمه که سال هفتاد و نهم و آن حضرت  
 دلاک نمود و شاه نام به می نمود و پس از آنکه در سنه نهمین و پنجاه و پنجمه که سال هفتاد و نهم و آن حضرت  
 این جو من سینه گریه شاه را رسم و در سنه نهمین و پنجاه و پنجمه که سال هفتاد و نهم و آن حضرت  
 این در سنه نهمین و پنجاه و پنجمه که سال هفتاد و نهم و آن حضرت  
 این در سنه نهمین و پنجاه و پنجمه که سال هفتاد و نهم و آن حضرت  
 امیدوارم که مال عربت و خلال رفت بر سر غیر کرده نوعی توجیه فرمایید که مملکت موروثی بدست بنده  
 سلطان مغلف توجی شده که در وقت فرموده او بجا بیاوردیم که بقیه کشت  
 آنچه این حمایت در طبقه پادشاهان و ملی است که در تاریخ و در سنه نهمین و پنجاه و پنجمه که سال هفتاد و نهم و آن حضرت  
 اثنای راه سنه نهمین و پنجاه و پنجمه که سال هفتاد و نهم و آن حضرت  
 علف او برادر بزرگ او شاه بزرگ سکنه رخا شود شاه در احوال آن مامل و واسطه بعضی موانع و عوارض  
 تا خیر باین داشته بوعده گذرانید و شاه بزرگ بهادر خان مکر و طول کردید بهیچست به با احمد با دولت و از آنجا  
 بولایت راجه مال او را در جه مال قدوم شاه بزرگ بهادر خان بولایت علم و دانش و انواع خدمتگاری بجا آورد و شاه بزرگ  
 بولایت جتو در آمد و نام سکا نیز استقبال نموده بگیش بسیار گذرانید و معروض داشت که ایندیار لعل و جتو  
 شاه بزرگ بهادر که خوابند تسلیم نمایند شاه بزرگ بهادر از علم بهت و لجوسی او نموده دست رو ببلتیس او نهاد و متوجه  
 در بامت زیارت فرار فالین الا انوار خواجه معین الدین حسن سجری قدس سره گردیده از آنجا عازم ولایت

# سلطان مظفر بن محمود شاہ کجراتی

۲۱۷  
مقالہ چہارم  
۱۵۳

میوات گشت و حسن خان میواتی چہند منزل پیش آمدہ نوازم منسیافت و عمامہ دار کی سجا آورد و از آنجا بدہلی  
 توجہ فرمود و اتفاقاً در آن ایام حضرت فرودس مکانی ظہیر الدین محمد بابر پادشاہ ہوائی تخییر ممالک ہندو  
 در لواتھی دہلی نزول فرمودہ بود پادشاہ ابراہیم از قدم شاہ شاہزادہ توقف و استظہار یافتہ کمال اعزاز  
 و احترام بہ تقدیم رسانیدہ روزی شاہزادہ بنا بر خان با اتفاق جوانان کجرات سوار شدہ رو میسدا  
 مند و بامیں بان مثل کجرات چہستہ کوششہای دلخواہ بنظہر آوردہ ابراہیم، نغان جوان از سلطان ابراہیم  
 متغیر بودند تو سلسلہ کہ در امانان بر گرفتہ سلطان بہادر السیلمنت برارند سلطان ابراہیم بود ہی این  
 در یافتہ خیال غدیر سجا طکتہ سبب شاہزادہ بہادر خانزادہ پیش آمدن بودہ بچہ لایست جو پور نہادہ چون این خبر  
 شاہ مظفر رسید کہ شاہزادہ بہادر خان - بی غنا و فراہ - مکانی طلبہ بلذین محمد بابر پادشاہ با توجہ منسل  
 بہان سدرہ در آمدہ اسناد خانزادہ فرزند رشید مول و محبوب کشتہ خداوند خانزادہ فرمود کہ  
 خطوط و عوایض فرستادہ شاہزادہ طلب نماید در خلال این احوال در دیار کجرات قحطی عظیم  
 و خلق در اضطراب آہ سلطان مظفر از آن غمگین کہ در سنت شروع بنظم قرآن مجید نمود حق سبحانہ  
 و تعالیٰ بطلب صلوات و این بیہ نشدہ ہم پروردگار در بیان ایام سلیمان در نظر گشت روز بروز مرض او زیاد  
 میشد روزی سلطان مظفر رفت نمود بہادر خانزادہ فرمود شخصی فرستادہ نچہ پادشاہ تہ بعضی رسانید  
 کہ لشکر دہ فرقہ شاہ است کہ وہی سبب برودہ سکندر خانزادہ مجاہدین و جمعی بلطف خان مایل اند سلطان  
 کہ آیا از شاہزادہ بہادر خبری رسیده یا نہ عقلا و خرد مندان این فرا گرفتند کہ سلطان اورابولی عہدی اختیار  
 آہ در انوقت بنا بر ضرورت روز جمعہ دو ہجری الاول ستہ اشقی و دشمنین و لشکارہ شاہزادہ سکندر  
 بجنور طلبیدہ در حق بہادران وصیت بقیم رسانیدہ و اورا چہشت نمودہ بجرم گرفت و باز بیرون خبر میدہ  
 ساعتی قرار گرفتہ بعد از لحظہ آواز اذان جمعہ شنیدہ کہ طاعت رفتن مسجد در خواہی منیم پس مردم  
 دیگر را مسجد فرستادہ خود باوای نماز ظہر پروردگارت و بعد از فراغ نماز ساعتی قرار گرفتہ بجا رحمت حق تعالیٰ  
 انتقال نمود مدت شایب او چہار دہ سال و نہ ماہ بودہ استہ پہل و دوساکی بنت ہستی پرست کوشید

سلطان مظفر پادشاهی بود بجانب مثنیج و منویج و قلع و معسک بنوی بسیار کرده خط منیج و منیج  
و رقع نیکو بنوشت و بوسیله آن بخت منیج و منیج و منیج نام سندی بجزین آنکه بعضی و رستن  
و اکابر و شاه ایران و توران و ... و ... آمدند و فرار حال نوازش باستان  
لا محصو سیادش که از شاه نوسان ... و ... است آمده است لاکلام بخت

## ذکر سلطنت شاه سکندر بن سلطان مظفر شاه کجراتی

وقتی که رنجوری سلطان مظفر است او بیاد که مبان فرزندان او شاهزاده سکندر جان و شاهزاده لطیف خان  
مخالفت پدید گشته بعضی طرف این و برخی جانب آن گرفتند اما بنا بر آنکه سلطان مظفر او را وصی کرده بود اکثر امرای بر  
مثل عماد الملک و خدایند خان و فتح خان جامع شاه سکندر خانزاده شدند شاهزاده لطیف خان بی علاج شده  
با قطع خود نذر بار و سلطان پور رفت و چون شاه مظفر را امر ناگزیر پیش آمد شاهزاده سکندر بر سریر  
شاهی تکیه زده نقش پدید آید کج فرستاد و بلوازم تعزیت پر و احت و روز سیم از تعزیت برخاسته متوجه  
محمد آباد حبیبنازیر گشت و چون بعبه نوره رسید و زیارت بزرگان انجام نمود شنید که شیخ جنو که یکی از  
فرزندان قطب عالم سید برهان الدین بود گفته است که سلطنت بشاهزاده بهادر خان انتقال خواهد یافت شاه  
سکندر نسبت بشیخ جنو هر فوای نالایق بر زبان رانده او را زدمت نمود و چون بحبیبنازیر رسید خدمتکاران خود را  
که نوکران ایام شاهزادگی بودند را با هم آورد و در لطف و تفقد امرای پر و حسد خود کرد و ازین برکنار  
امر او لکیره سکنه و ملائمه ... و ... بقدر خند او ندی می بودند حضور شاه و الملکان بعضی که یکی از زندانی مظفر بشاه  
و غلام مادر سلطان سکندر بود و بی زردن بگفته و از بعضی تربیت کرد و نامی سلطان سکندر نیز در کار  
نا طایر صادر شد و یکباره قلوب سپاه و رعیت او متشنه گشته زوال او از خدا میخواستند سلطان روزی  
آهسته آهسته و اعیان مملکت را خلعتهای او بگیرد و بخت سب انعام فرمود چون بیشتر بی موقع بود خلایق بیشتر متاثری  
بخت بر بدن شاهزاده بهادر میخواستند سلطان سکندر زردار و افعال خود پشیمان گشته در مال کار خود در انعام

# سلطان سکندر بن مظفر شاه کجراتی

نزد سنان و پراسان شد در این اثنا معلوم گشت که شاهزاده لطیف خان در نواحی ندر باره و سلطانپور خیال شایعی دارد  
و مظفر به قتل است بنا بر آن سلطان سکندر ملک لطیف باریدار خطاب شرنزه خانی ارزانی داشته  
بیعت شاهزاده و لطیف خان فرستاد و ملک لطیف بهر حد ندر باره فرقه معلوم نمود که شاهزاده لطیف خان در کوهستان موکجا بم  
و جنتیج چپر میس باسد بی توقف بر سر جنگل جیپور رفت راجه جیتورا عتقا بر جنگل و قلعی مکان نموده بجنگ پیش آمد و ملک  
لطیف را با جمعی از سرداران نامی در آنجا شهبه ساخت و چون راه فرار مسدود ساخته بود را جیوتان از عقب در آمده نیز  
بقتل کس را کشته و ایل کجرات این شکست را فاجه زوال سلطان سکندر تصور نموده منتظر توطئه می بود و سلطان  
سکندر فقیر خان را بشکر بسیار تادیب آن کرده بی شکوه تعیین نمود و در خلال این احوال جمعی از امرای مظفری که نسبت  
موصوف بودند سلطان سکندر که بشارت موصوف بودند بهما و الملک شاهی گفتند که شاه سکندر میخواهد که  
ترا بکشد و چون ما را بتو نسبت اخلاص و دوستی است آگاه کردیم عماد الملک بکشته آن کرده بی عاقبت با خود مقرر ساخت  
که شاه سکندر را بهر طریق که باشد از میان ببرد شسته یکی از طفلان شاه مظفر الشاهی بردارد و خود بهماست  
و یکی پردازد چنانکه روزی شاه سکندر سوار شد در میان الملک سپاه خود را مکمل ساخته بقصد کشتن او از عقب رفت  
و فرصت نیافت و اثنای راه شخصی صورت حال انکشاف سلطان سکندر ساخت شاه سکندر سواره لوح  
در جواب گفت که خلاص میجوایند که امر او خلاصان مظفر شاهی را از آزار رسانم عماد الملک شاهی که از بندگی میجوایند  
ماست چگونه مباشر این امر قبیح تواند شد اما از شنیدن این خبر متاثر و متالم گردید یکی از خاصان و محرمان او گفت  
که شاه کاه چون در میان عوام مذکور میگرد که شاهزاده بهما در خان بخت تسخیر کجرات از دلی می آید این باعث  
بریشانی خاطر است اتفاق میان شب قدوة المساکین سید جلال بخاری و شاه عالم و شیخ جنود جمعی از  
مشایخ را در خواب دید و سلطان مظفر نیز در خدمت ایشان حاضر بوده گفت که فرزند من سکندر از سر سخت  
بر خیزد و شیخ نیز هم گفت بر خیز که جای شما نیست و وارث سخت مظفر شاهی شاهزاده بهما در است چون وقت  
صبح از خواب بیدار شد همانم شخصی را طلبد است خواب خود را تقریر فرموده از آن خواب پریشان خاطر گشته  
برای مغولی خاطر بچوگان بازی سوار شد و از خواب در میان شخصی در آمد است با فتنه بعد از یکبار سخن میگوید

# تاریخ فرشته

بعد از طعام خوردن استراحت کرد چون امر او محصوران بخانهای خود فرستند بتاریخ نوزدهم شعبان سنه ششم  
 و شصتین و ستایه عماد الملک با اتفاق امراء اعیان مملکت مثل بهاء الملک و در الملک و سیف خان و دود نضر غلام  
 بزرگ مظفر شاهی و کینفر حبشی بدو تلخانه سلطان سکندر آمده با سخاوت که همراه بودند گفت که عمارت این محل  
 تا شاکنید که از عجایب روزگار است چون بسره جوی رسیدند نغمه الملکات و ابراهیم بن جوسر آنها بودند  
 فی الحال شمشیر غارتیام کشیدند و رو با ایشان دویدند نغمه الملکات و ابراهیم نیز دست بستند و زخم ایشان  
 کار کرده گشته شدند و از آنجا بجایگاه سلطان سکندر آمده سید علم الدین که پیش ملوک شاه نشسته بود و پاس  
 سلطان میداشت معاینه اینحال سراسر شده دست بستند کرد و کس را زخمی ساخته خود شهید شد قبا  
 سلطان را بر سه ملکات دوسه زخم انداختند و شاه مظلوم از همت او هشت از سر ملکات حبه بر زمین آمد از آنجا  
 یکی شمشیری بر شاه زده او را شهید ساخت حکومت او سه ماه و پهنده روز بود

## ذکر شاهی سلطان محمود بن سلطان مظفر شاه کجراتی

چون سکندر شاه شهید شد عماد الملک با اتفاق بهاء الملک فی الحال انبیر خا از حرم بر آورده بر تخت  
 شاهی اجلاس نموده بشاه محمود مخاطب ساخت امرای سلطان سکندر از بیم و هراس که بخت با طراف رفتند و  
 خانهای آنها بغارت رفت و نفس شاه سکندر را بوضع مالول که از توابع جیسنا میر است فرستاده بجاک سپردند  
 و امراء اعیان کجرات با ضرورت آمده تمنیت نمودند عماد الملک بطریق قانون ستم امراء اعیان را خلعتا  
 داده استلی میکرد و خطاها میداد و بکصد و بشتاد و یکت کس را خطاب داد و داد و علف و مواجب او نمیفرود و  
 اکثری انتظار آمدن سلطان بهاء کشیده در غضب و بر سر اسب سسی تمام مینمودند و بخصیص خداوند خان  
 و تاجخان که در این باب از ویگران سبقت میجستند و حال آنکه شاه برادر بهادر در جانی پور خه فوت سلطان مظفر شنیده  
 تبیل روانه کجرات شده بود عماد الملک از روی غضب و جبر در آن غلام شاه بگری کتابت نوشته زر بسیار فرستاد  
 و او را بسر سهله نپور و نذر بار طلب نمود و بر آنچه نالید نیز کتابت نوشته بسر صد محمد آباد جیسنا میر طلبید و از فایست



# محمود شاه بن سلطان مظفر

۲۱

۱۰۰  
۱۰۰

مزم و دوران پیشی بجزت فرودس مکانی ظهیر الدین بابر پادشاه عرضداشت نوشت که اگر فوجی از افواج قاسم  
 به بندر و پوآید یکت کرد و تنگ نشد بدو خرج خدمتکاران حضرت میگذرانم برهان نظام شاه بگری سخت و پربا و  
 اشبای مرسله گرفته بنخا فل کذا اسند راجه مالپور بواسطه قریب چهار استعداده نموده بنواحی جیسنا نیز آمد و تهمانه داده  
 دو نگر پور بر عرضیه عماد الملک که به بابر پادشاه نوشته بود اطلاع باقیه بنا بجان و خداوند خان نوشته فرستاد  
 که عماد الملک عرضداشت به بابر پادشاه نوشته استحضرت را طلب نمود امرای کجرات شخصی را نزد شاهزاده  
 بهادر خان فرستاده به تعجیل طلب کردند رسول امرای کجرات در نواحی دلی بخدمت شاهزاده رسید  
 عوایض امرار گذرانیده در میوقت پانید خان نیز از جانب افغانان چون پور طلب بهادر شاه آمده بود او را بر گزید  
 پادشاه چون سازد چون میل خاطر شاهزاده بهادر سجا سب کجرات بیشتر بود پانید خان رخصت داده متوجه  
 احمد آباد کردید کوسید که در آنوقت که از چون پور و کجرات مردم طلب شاهزاده بهادر خان آمدند و هر کدام  
 در برون آن سعیهامی نمودند شاهزاده بهادر گفت که بصحرای میروم و سوار اسپ شده جلوسپ را از دست میگذرانم  
 تا بر طرف که خواهد بود و اسپ بطرف کجرات روان شد و او چون بد آن طرف متوجه شده بنواحی جیپور رسید  
 کجرات سپاهیان بتواتر رسیده خبرگشته شدن شاه سکندر دادند و شاهزاده چاند خان و شاهزاده ابراهیم  
 بن شاه مظفر که نزد او بودند آمده از ملاقات شاهزاده بهادر خان مستیج و مسرور گشتند لیکن شاهزاده چاند  
 رخصت شده در اینجا ماند و شاهزاده ابراهیم خستیار خدمت کرده مسرور شد و در اندک مدت از جیپور که  
 او دینگر راجه مالپور و بعضی از متعلقان سلطان سکندر مثل ملک مسرور و ملک یوسف لطیف و دیگران  
 بخدمت سلطان رسیدند و سلطان بهادر الملک و تاج الدین را با فرمان استالمت نزد تاجخان و  
 دیگر فرستاده از آمدن خود اطلاع داد تا بجان که از عماد الملک خالیف گشته بود با افواج آراسته از قوم و نسب خود  
 بر راه سلطان بهادر و در دندوقه نشسته بود از اینجا با استعداد تمام متوجه ملازمت شاهزاده بهادر کردید شاهزاده  
 لطیف خان بن سلطان مظفر که با او می بود او را بدو خرج ۱۰۰۰۰۰ از پیش خود رخصت داد که از آن واریست  
 و محمودی رسید برون شاهزاده بجا مصلحت نیست لطیف خان بابل بریان دیده که زبان نزد شاهزاده فرستاد